

بررسی قتل شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شیخ اشراق)
از زاویه جامعه‌شناسی نخبه‌کشی

میلاد پرنیانی¹

بتول نجف زاده²

چکیده

بحث مربوط به نخبه‌ها را می‌توان در ذیل عوامل تغییرات اجتماعی، در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی قرار داد که اهم آن به خصوص در ایران مربوط به نخبه‌کشی می‌شود. در یک تقسیم بندی کلی نخبه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند: 1- نخبه‌های خارج از قدرت. 2- نخبه‌های در قدرت. نخبه‌های خارج از قدرت از بافت اصلی جامعه هستند و تلاش می‌کنند خود را به رأس هرم قدرت برسانند. در تاریخ ایران می‌توان از «شهاب‌الدین یحیی سهروردی (شیخ اشراق)» به عنوان یک نخبه خارج از قدرت که تلاش می‌کرد در قدرت رخنه کند یاد کرد. اما چه شد که او در این راه ناکام ماند؟ هدف از این پژوهش ریشه‌یابی قتل سهروردی و پاسخ به این سؤال است که قتل سهروردی چگونه با جامعه‌شناسی نخبه‌کشی پیوند می‌خورد؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که فرهنگ توسعه نیافته بستر لازم برای ناکامی نخبه‌های خارج از قدرت را در تاریخ فراهم کرده است؛ زیرا آنها به واسطه اینکه بسیار جلوتر از زمان خود حرکت می‌کردند، هیچگاه به معنای واقعی درک نشده و شکاف

1. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر. m.parniyani@gmail.com

2. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد.

تاریخ دریافت: 1394/8/12 تاریخ پذیرش: 1394/9/15

بین آنها و جامعه منجر به ناکامی این عده شده است. با توجه به ماهیت موضوع روش تحقیق در این مقاله مبتنی برتوصیف و تحلیل وقایع است.

واژگان کلیدی: جامعه شناسی، نخبه کشی، سهروردی، اشراق، قتل.

مقدمه

شهاب الدین یحیی سهروردی یکی از مهم ترین شخصیت های تاریخ فلسفه اسلامی محسوب می شود. از امتیازات کار او ابتکار و نوآوری اش در تولید علم و استعداد بی نظیرش در علوم فلسفی و حکمی است. ترکیب تصوف و فلسفه و آمیختگی آن با سیاست و حکومت داری را می توان همان معجونی دانست که سهروردی به خورد تاریخ داد و ماندگار شد. اما بهای این ماندگاری خون شیخ اشراق بود. بررسی شرایط اجتماعی و سیاسی برهه ای که سهروردی در آن می زیست و همچنین کشف دلایل مخالفت با او که در نهایت به قتلش منجر شد از جمله اهداف این پژوهش می باشد. عمده علل مخالفت با سهروردی عدم شباهت او به عالمان دین و برعکس شباهت او به کیمیاگران است که از نوع زندگی سهروردی ناشی می شود. سهروردی با نزدیکی به دربار شاهان این شبهه را در دل به وجود می آورد که منظوری خاص در پشت کارهایش نهفته است. شاید او می خواست از نبوغش در سیاست هم استفاده کند یا شاید قصد حکومت داشت. با توجه به موقعیت شهر حلب بدبینی ها نسبت به سهروردی تا اندازه ای بجا بوده است، اما تاکنون دلیلی محکمه پسند برای قتل او عنوان نشده است. در این رابطه جامعه شناسی نخبه کشی می تواند راهگشا باشد چراکه درصدد پاسخ به این سؤال است که ریشه های اجتماعی صدور حکم

قتل برای یک نخبه چیست؟ در تحقیق پیش رو خواهیم دید پس پشت ماجرای سهروردی عواملی فراتر از مخالفت یک قشر خاص موجود است. از جمله این عوامل می‌تواند عدم گنجایش فرهنگی جامعه باشد که همواره سهم بسزایی در نخبه-کشی در تاریخ داشته است. نخبه‌ها اگر جلوتر از ظرفیت جامعه فکر و عمل کنند توسط جامعه مطرود و منکوب می‌گردند. عامل دیگر می‌تواند توقع بالای نخبه‌ها باشد که باعث می‌شود اینگونه استنتاج کنیم که پای حکم قتل این نخبه‌ها علاوه بر امضای تک تک اعضای جامعه، امضای خود آن شخص نخبه نیز به چشم می‌خورد. علاوه بر همه اینها عدم استقبال از کار جمعی عامل دیگر است. فارابی دو قرن قبل از سهروردی گفته بود خرد اجتماعی و فلسفی تکامل نمی‌یابد جز آنکه خردمندان گرد آیند و با یکدیگر تعاون فکری کنند تا از ترکیب خردها، خرد کامل اجتماعی پدید آید. (مشکوٰه الدینی، 1347، 243)

1- معرفی سهروردی

شیخ اشراق مهمترین نماینده تفکر فلسفی در قرن ششم است. (راوندی، 1382، 375) شاید بتوان اخص عقاید سهروردی را در تکامل انسان از طریق نور دانست. به نظر سهروردی آرمان انسان، عروج از نردبان وجود و کسب نور بیشتر است. اگر این عروج ادامه یابد انسان سرانجام از دنیای هیأتها یکسره رها خواهد شد، اما این آرمان از چه راهی تحقق می‌پذیرد؟ از راه شناخت و کنش. انسان، می‌تواند با دگرگون کردن فهم و اراده خود، با علم و عمل، شامخ‌ترین آرمان انسانی را تحقق

بخشد، بنابراین باید طالب کمال را چنین ندا در داد که نظر خود را نسبت به جهان دگرگون کن و به اقتضای این دگرگونی سلوک نما. (راوندی، 1382، 381)

سهروردی برای دیدار با مشایخ صوفی به سرزمین های اسلامی سفر می کرد. (شهرزوری، 1365، 125) او علاقه فراوان به سیر و سفر داشت و سخت مشتاق شریکی بود که در تحصیل حقایق همراهش باشد. از این رو نخست به منطقه آناتولی ترکیه رفت. در شهر ماردین به فخرالدین ماردینی برخورد و گفتگوهای متعددی با وی داشت. سپس به شام رفت. به مدت یک سال (584-585 ق) در دربار دو پادشاه سلجوقی یعنی رکن الدین سلیمان و عمادالدین ابوبکر بسر برد و به درخواست آنها به ترتیب رساله های «پرتونامه» و «الالواح العمادیه» را نگاشت. در شهر حلب نیز با ملک ظاهر و پدرش صلاح الدین ایوبی ملاقات کرد. (اوجبی، 1386، 14) شهر حلب در شمال سوریه، پیش از جنگ های صلیبی مرکز بزرگ شیعه بوده و شکست فاطمیان از فرنگی ها موجب گرایش مسلمانان به فاتح بعدی یعنی صلاح الدین ایوبی و در نتیجه مذهب تسنن شد. سهروردی درست در هنگامی وارد حلب شد که این تحول عمیق مذهبی در شمال شام در شرف تکوین بود. ملک ظاهر شیفته او شد و خواست در کنارش باشد. (ملک شاهی، 1382، 442) عاقبت این شیخ را یاقوت حموی چنین روایت می کند:

«ملک الظاهر او را فراخواند و مجلسی از فقها و متکلمین بر پا ساخت. با او مباحثه و مناظره کردند و در برابر حجتها و ادله و براهین او منکوب شدند. ملک الظاهر را از او خوش آمد و او را مقرب خود ساخت و از خواص خود گردانید. این امر،

خشم و کینه شکست خوردگان در مناظره را برانگیخت و به الحاد متهمش کردند و زندیقش خواندند. و این اتهام به ملک الناصر صلاح الدین نوشتند و گفتند اگر او را زنده بگذارد بسا اعتقادات مردم را نیز فاسد کند. صلاح الدین به پسرش نوشت که باید شهاب الدین را بکشد و در این اقدام تأکید بسیار نمود. فقهای حلب به قتل او فتوا دادند. این خبر به شهاب الدین رسید. از الظاهر خواست که او را در مکانی حبس کند و از خوردن و آشامیدن بازدارد تا بمیرد. و گویند که الظاهر فرمان داد او را در زندان خفه کنند. پس در سال 587 او را خفه کردند. در این هنگام به 40 سالگی نزدیک شده بود». (حموی، 1381، 1223)

به نظر می‌رسد به دلیل حساسیتی که در مسئله دفاع از مرزهای اسلامی در برابر هجوم صلیبیون وجود داشت قائله سهروردی تنها با از میان برداشتن او ختم می‌شد. سهروردی توجه چندانی به جنگ‌های صلیبی نشان نمی‌داد و تمرکز خود را روی گسترش فرهنگ اشراقی گذاشته بود. به دلایل ذکر شده فضا برای تبلیغ یک اندیشه جدید مناسب نبود.

2- ارتباط جامعه‌شناسی نخبه‌کشی با قتل سهروردی

نخبه‌کشی به نقش شخصیت‌ها در تاریخ اشاره دارد که از مباحث مهم فلسفه نظری تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی کلان است. بهتر است قبل از بررسی ابعاد فلسفی و جامعه‌شناختی، ریشه‌های نخبه‌کشی در مشرق زمین از نظر مورخان ارزیابی شود که روی دو عامل تمرکز دارد: 1- ترس جانشینی حاکم یا یکی از وزیران و سردمداران. 2- بخل و حسد حاکم به علم و توانایی و دارندگی‌ها و محبوبیت آن

فرد نخبه. کاتوزیان در این مورد می گوید: «ایران برخلاف جامعه درازمدت اروپا، جامعه ای کوتاه مدت بوده است. در این جامعه تغییرات و اصلاحات، حتی تغییرات مهم و بنیادین، اغلب عمری کوتاه داشته است.» (کاتوزیان، 1387، 270) بر اساس این نظریه، مشکل جانشینی همواره در مقاطع مختلف تاریخ ایران وجود داشته است. با این اوصاف آسان می توان دریافت که وزیران و مقامات عمده مملکت در چه محیط ناامنی کار می کردند و گاه کشته می شدند. فقدان امنیت نه تنها شامل شغل نخبه ها بلکه شامل جان و مال آنها نیز می گردید. (شهرام نیا، 1389، 83) شیخ اشراق هم از این قاعده مستثنی نبود منتها عوامل مطرح شده فوق بیشتر درباره نخبه هایی مصداق دارد که در قدرت جا افتاده اند. همانطور که قبلاً اشاره شد سهروردی یک نخبه خارج از قدرت بود و حتی وقتی وارد قدرت شد نیز نه از قدرت چندانی برخوردار بود و نه ابقایش در قدرت دراز مدت بود. وی بیشتر در مقام یک مشاور ظاهر شد تا یک وزیر یا شخصی که بتواند ادعای جانشینی کند. بنابراین ملک ظاهر نه ترس جانشینی داشت و نه بخل و حسد. نخبه های خارج از قدرت توسط عوامل بیرونی مورد تهدید واقع می شوند. این اتهام در اثر بی پروایی سهروردی در اظهار عقاید شبه باطنی و نیز تسلط و توان او در غلبه بر صوفیه و فلاسفه معاصر شکل گرفت و کینه و حسادت فقها و علمای شام را برانگیخت. (ملک شاهی، 1382، 442) البته علاوه بر حسادت، شبهه جانشینی هم توسط عوامل بیرونی به شکل دیگری مطرح می شد. در این مورد باید گفت ذهنی که سهروردی را شورشی می دید، توهمی از دو سنخ متفاوت بود:

1- در ذهن مقدس مآبان سهروردی ادعای پیامبری داشت.

2- در ذهن سیاستمداران سهروردی ادعای پادشاهی داشت.

یکی از مهم‌ترین شواهد تاریخی گواه بر علاقه سهروردی به کسب قدرت و حکومت را می‌توان در حکایتی از ابن خلکان در وفیات الاعیان یافت که به قرار زیر است:

«شیخ سیف الدین آمدی گوید: در حلب به ملاقات وی [سهروردی] رفتم، وی را کثیرالعلم، قلیل العقل یافتم، به من می‌گوید: لابد من مالک تمام زمین شوم. گفتم از کجا دانستی؟ گفت: خواب دیدم چنانستی که آب دریا آشامیده‌ام، گفتم: تعبیر آن نشاید به اشتها علم تو کنند؟ گفت: نه؛ بر همان سخن دل خود را قرار داد، دانستم قریب این مرد را مضرتی برسد.» (ابن خلکان، 1381، 486)

دلیل اهمیت این حکایت که البته خالی از تمسخر شیخ سیف الدین نیست، اقرار خود سهروردی در مالک شدن تمام زمین می‌باشد. البته درباره تفسیر این حکایت حرف و حدیث بسیار است. عرفا از نگاه عارفانه و متعصبین از نگاه خشک خودشان به این موضوع نگریسته‌اند (نمونه واضح خود شیخ سیف الدین که سهروردی را قلیل العقل می‌خواند). بعضی می‌گویند شاید سهروردی به علت جوانی بی‌پروایی می‌کرد و از همین رو افراد پخته از اول حدس می‌زدند که جان سالمی به در نخواهد برد. (سعیدی، 1387، 197) در مقابل بعضی می‌گویند اشخاصی مثل شیخ سیف الدین قصور علمی خود را از درک سخن شیخ اشراق، به حساب کم عقلی او نهاده‌اند. در این باره می‌گویند شیخ سیف الدین آمدی، که مردی نظار در اصول فقه بوده است، استعداد درک و فهم کلمات شیخ اشراق و تعبیر خواب او را

نداشته، لاجرم وی را پر علم کم خرد خوانده. مراد از سلطنت، تسلط ظاهری و باطنی است، اگرچه ظاهری آن به سبب وجود موانع، برای وی تحقق خارجی وقوعی نیابد. (رضانژاد، 1360، 192) با همه این تفاسیر باید پذیرفت که سهروردی سخنی گفته که فراتر از ظرفیت و گنجایش شنونده بوده است. شنونده‌ای که می‌تواند نماینده جامعه آن روز بوده باشد.

اما از زاویه فلسفه تاریخ، از جمله معروف هگل گریزی نخواهد بود که مردان بزرگ قابله آنچه روح زمان بدان آبتن است هستند اما عدم موفقیت آنان نشان از آن دارد که این قابله‌ها یا در تشخیص زمان تولد نوزاد دچار اشتباه شده‌اند و یا به صورت اتفاقی ظهور کرده‌اند. ویکتور هوگو نیز همین را از منظری دیگر اینگونه بیان می‌دارد که هیچ چیز به اندازه عقیده‌ای که زمانش فرا رسیده باشد نیرومند نیست. (محمدی، 1382، 69) نخبه‌ها معمولاً خلاف این حرکت می‌کردند و تحولاتی را که در شرایط عادی باید در زمانی طولانی صورت پذیرد را جلو می‌انداختند. این عده چونان ماهیانی بودند که خلاف جهت جامعه شنا می‌کردند و ناگزیر شکار خرس‌هایی می‌شدند که روح زمان آنها را برای ایمنی از تعدی به حریم خویش در مسیر رودخانه قرار داده بود. مهم‌ترین عامل ناکامی بخش عمده‌ای از نخبه‌ها در روند توسعه، بیگانگی آنها با توده‌ها بوده است. (شهرام نیا، 1389، 103) دستاورد فراتر از زمان بودن، بیگانه بودن است و بیگانگان همواره دشمن تلقی می‌شده‌اند. فضای احساسی حاکم بر حلب که در نتیجه یک انسجام اجتماعی برای قیام علیه صلیبیون ایجاد شده بود، شیخ اشراق را یک بیگانه قلمداد می‌کرد.

با گذر از فلسفه تاریخ، از زاویه جامعه‌شناسی تاریخی، ریشه‌های نخبه‌کشی را باید در رگه‌های جامعه جستجو کرد. اموری که توسط نخبه‌ها در هر یک از برهه‌های زمانی مختلف انجام می‌گرفته به دلیل اینکه در زمان خودش به وقوع نپیوسته و بستر فرهنگی - اجتماعی مناسبی برای آنها فراهم نبوده است ناموفق بوده و پس از مدتی نخبه‌ها قربانی بافت اجتماعی و روابط بین این بافت و تک تک اعضای عامل این روابط می‌شده‌اند. (محمدی، 1382، 69) دلایلی وجود دارد که سهروردی را فراتر از زمانش نشان می‌داد.

- 1- سهروردی مدافع رویه‌ای سیاسی بود که «فیلسوف - سلطان» را فرمانروای به حق می‌داند. می‌توان حدس زد که صلاح الدین و قاضی القضاة وی آموزش‌های سیاسی سهروردی را به ملک ظاهر خطرناک دانسته‌اند. در این آموزه‌های سیاسی «حکیم حاکم» نقش اساسی دارد. آیا نمی‌توان گفت که سهروردی چنین نقشی را برای ملک ظاهر در نظر گرفته بوده و خودش را بخشنده حکمت در نظام سیاسی نوینی می‌دانسته و برنامه‌ای برای ایجاد مدینه فاضله‌ای در نظر داشته که رئیس آن صاحب کرامات باشد و کارهای خارق العاده وی ایجاد هیبت و شوکت و فره کند؟ (اسعدی، 1387، 197)
- 2- بعضی از یاران سهروردی او را «ابوالفتوح رسول الله» خوانده‌اند. در مقابل، برخی می‌گفتند او علم سیمیا می‌داند. (ابن ابی اصیبعه، 1387، 177) نسبت دادن معجزات و دادن القابی از این دست خود گویای این بود که سهروردی یک شخص معمولی نیست. شاید یکی از دلایلی که او را متهم

کردند، اغراق هایی باشد که برخی از صحابه درباره او می کردند اما چه بسا از سهروردی کارهای شگفتی می دیدند و نقل است که او «به قوت روح القدس عجایب بسیار ظاهر می ساخت» (شهرزوری، 1365، 461) ابن خلکان در وفیات الاعیان نقل می کند: «ترکمانی در غضب شد، دست چپ شیخ را بگرفت و سوی خود کشیده، گفت: کجا می روی؟ ناگاه دست چپ شیخ از کتف جدا شد و به دست ترکمان بماند. خون طریق چشمه روان شد. ترکمانی متحیر تا چه کند، دست شیخ انداخته گریخت، شیخ آن دست به دست راست خود گرفته به ما پیوست. چون به ما رسید در دست راست شیخ جز مندیله چیز دیگری ندیدیم» (ابن خلکان، 1381، 178)

3- سهروردی در آثارش اندیشه‌ای مشابه ولایت و فراتر از آن را مطرح می کرد که تجدید حیات فاطمیان را در ذهن ها تداعی می کرد. (ملک شاهی، 1382، 443) در اینکه فلسفه، تشیع و ایرانیت ارتباطی تاریخی با هم داشته اند شکی نیست اما آثار سهروردی این گمان را تقویت می کند که این ارتباط تنگاتنگ بوده است. از سخنان اوست که:

«... فیض قدسی مرا دریافت، شناخت نفس را بر من آسان ساخت، در آن هنگام حل کلام و رموزات بر من مشخص گشت و بر جمیع اسرار و خفایای آن واقف شدم. در اندک زمانی» (شهرزوری، 1365، 456)

در جایی دیگر به این اشاره می کند که عقل فعال فیض را از حق می گیرد. (سهروردی، 1348، 430) اولاً اگر به ارتباطی که سهروردی بین خودش،

عقل فعال و فیض قدسی برقرار می‌کند توجه شود این مسأله که سهروردی پا را فراتر از یک فیلسوف معمولی می‌گذارد روشن تر می‌شود. هانری کربن می‌گوید رابطه مومن شیعی در قبال امام در حکم رابطه فیلسوف در قبال عقل فعال است. (شایگان، 1371، 155) بنابراین طبق استدلال‌ات فوق، سهروردی امامت را متعلق به خودش می‌داند. ثانیاً واژه‌هایی از جنس فیض قدسی اصولاً یادآور کلام اسماعیلی و قرمطی بود.

در ایران، کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» توسط علی رضاقلی به چاپ رسیده است که در آن سه شخصیت قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و دکتر مصدق به عنوان نماینده نخبه‌های در قدرت مبنای کار قرار داده شده‌اند. کتاب شامل چند جمله کلیدی می‌باشد که ذکر آنها در اینجا ضروری به نظر می‌رسد:

«می‌گویند قائم مقام را توطئه گران دربار قاجار و محمدشاه به کمک ایادی بیگانه کشتند و امیرکبیر را به همین شکل به روزگار ناصرالدین شاه نسبت می‌دهند و دکتر مصدق نیز 40 سال تبعید و زندان را مدیون سازمان سیا و پهلوی است. اما اینها علل قریب هستند و اصلی نیستند.» (رضاقلی، 1377، 23) «جامعه ایرانی در حالت عادی امثال سالارها و آصف الدوله‌ها و میرزاآقاخان‌ها را تولید می‌کرد و اگر استثنائاً و اشتباهاً اشخاصی مثل قائم مقام یا امیرکبیر پا به عرصه فعالیت می‌گذاشتند این فرهنگ به سرعت رفع اشتباه می‌کرد و در فاصله یکی دو سال این بزرگان را می‌کشت که به راستی این ملت درخور این بزرگان نبود. فراموش نکنیم که جوامع، تنها

دولتمردان و بیگانگان نیستند. نارسایی و ضعف فرهنگی مردم نیز دخیل است و این فرهنگ توده مردم است که مولد سیاستمدارانی می شود که آنها با توجه به ظرفیت جامعه در رشد یا عقب نگه داشتن جامعه نقش ایفا می کنند.» (رضاعلی، 1377، 23)

در مورد قتل سهروردی نیز عللی که مطرح می شوند عمدتاً قریب هستند و به قول مؤلف کتاب جامعه شناسی نخبه کشی اصلی نیستند، به این معنی که ریشه ای به مسائل نگاه نشده است. عمده مباحث مربوط به نخبه کشی به نقد مردم و فرهنگ حاکم بر جامعه باز می گردد. درست است که سهروردی متفکری ناآرام و شجاع بود و معتقدات و استنتاجات فلسفی خویش را صریح بیان می کرد و به همین جهت عناصر قشری و ظاهربین خونس را مباح شمردند. (راوندی، 1382، 286) اما آحاد مردم هم چندان در بند تغییر و تحول نبودند و به خاطر عدم آگاهی نسبت به حقیقت خود، صرفاً بر اساس اینکه وابسته به چه مذهب و عقیده ای بودند با دست خود، خویشان را محدود و غیرمستقیم حکم قتل نخبه هایی نظیر سهروردی را صادر می کردند. حلب در آن روزگار از جمعیت شیعه نسبتاً زیادی برخوردار بود. شیعیانی که چند سده پیاپی به آنها ظلم شده بود. قبل از ایوبیان (دوره زنگیان) به بهانه اینکه شیعیان بنوخشاب قصد تملک حلب را دارند فتنه جدیدی بین شیعه و سنی ایجاد شده که شیعیان از دم تیغ گذرانده شده بودند. (ناصری، 1366، 92) تعصبات دوره صلاح الدین ایوبی هم مزید بر علت بود که شیعیان در یک فرصت مناسب (که سهروردی می توانست آن فرصت باشد) دست به اقدام بزنند اما آنها منفعل بودند و از این ظرفیت استفاده نکردند.

3- فرجام جوامع نخبه‌کش

اینگونه جوامع دچار مُرده پرستی می‌شوند به این دلیل که مرده پرستی رابطه تنگاتنگی با زنده‌کشی دارد. زنده‌کشی و مرده پرستی در جوامعی سنت می‌شود که بزرگان آنها به اشتباه یا بر اثر جهش فکری نسبت به مردم زمان خویش سال‌ها زودتر از زمان خود متولد می‌شوند. بنابراین ظرف فرهنگ جاری موجود، گنجایش آنها را نداشته و مردم به 2 روش آنها را از پا در می‌آورند: 1- در زمان خودشان آنها را نمی‌شناسند و از آنها بی‌خبر می‌مانند. 2- در زمان خودشان آنها را می‌شناسند اما به دلیل ترس یا یأس با سردی و بی‌تفاوتی از کنارشان می‌گذرند. این موارد را می‌توان تعبیر به خودکشی نامرئی کرد. آنها پس از سال‌ها که جامعه، پذیرای اندیشه‌های نخبه‌ها گذشته می‌شود، آن نخبه‌ها را پرستیده و رستم آن جامعه بعد از کشتن سهراب خویش بر خویش می‌گیرد. (رحمانیان، 1393، 1)

ظاهراً بعد از مرگ سهروردی، ملک ظاهر از کاری که کرده بود پشیمان شد و آن گروه از فقهای را که به قتل سهروردی فتوا داده بودند دربند کشیده و سپس منکوب نمود و از جماعتی از آنها اموال زیادی مصادره کرد. (حموی، 1381، 1223)

شهرت سهروردی پس از مرگش به زودی عالم اسلام را فرا گرفت و حتی به ممالک غرب اسلامی هم رسید و علمای مسلمان فلسفه اشراق را به عنوان وسیله ای متقن در راه احیای پویای فلسفه پذیرفتند. حکمت مشایی ابن سینایی توسط غزالی مورد انتقاد قرار گرفته بود اما حکمت اشراق باب نوینی در فلسفه اسلامی گشود و از این طریق فلسفه به حیات خود ادامه داد. (نعمتی، 1385، 17) شمس الدین محمد

شهرزوری، علامه قطب الدین محمد بن مسعود شیرازی، ابن کمونه، ودود تبریزی، محمد شریف نظام الدین احمد بن الهروی و اسماعیل بن محمد ریزی از جمله کسانی بودند که راه سهروردی را ادامه دادند. (فخری، 1378، 175) حکمای بعد از او از لحاظ فلسفی کاملاً متأثر از وی شدند بویژه ملاصدرا در اغلب رسائل و کتبش بطور محسوس متأثر از شیخ است، چنانکه حکمت متعالیه او تلفیقی است از مشاء و اشراق و عرفان و مذهب و این نوع اندیشه در فلسفه ایرانی خود جای بحث و تعمق است. گفتاری با این خصوصیات با مرگ سهروردی نه تنها نمرد بلکه تازه آغاز به رشد و بالیدن کرد. فلسفه اشراق که سهروردی از آن پرده بر گرفت، مخصوصاً زمانی که صفویه بر ایران سلطنت داشتند در مجامع شیعی رشد یافت. (پرهام، 1372، 324) پیروان فلسفه اشراق محدود به گذشته نمی شوند و فیلسوفان معاصر نیز از سرچشمه تعالیم سهروردی نوشیده و سیراب گشته اند نظیر هانری کربن که در خاطراتش می خوانیم که:

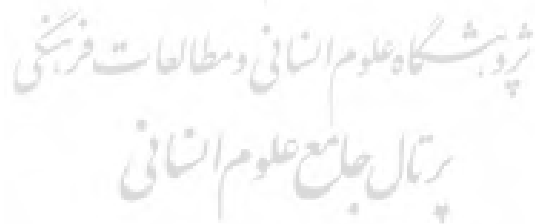
«هنگامی که جوان بودم از همین راه (استراسبورگ: مرز میان فرانسه و آلمان) عبور کردم و وارد آلمان شدم تا با هایدگر ملاقات کنم لکن پس از کشف سهروردی و ملاصدرا و سایر حکمای الهی ایران، دیگر مرا حاجتی به سفر به آن سوی این مرز نیست.» (شجاعی، 1390، 169)

هانری کربن گذشته از مذهب شیعه که آن را بارزترین نشانه اسلام ایرانی خوانده بیشتر به بررسی درباره فکر فلسفی و تأملات روحی و عرفانی ایرانی پرداخته است، که چنانکه خود گفته در آن اثری از یک حرکت پر قدرت روحی ناشی از یک انقلاب بی مانند فکری را یافته است. وی سهروردی را سلسله جنبان این انقلاب

فکری دانسته و می‌گوید: بعضی آن را نبوغ ایرانی می‌خوانند و برخی آن را ندای درونی و پر قدرت روح ایرانی می‌شمارند. (ملایری، 1379، 254)

با همه این تفاسیر باید فرسودگی جامعه را هم که در پی این آزمون و خطاهای طولانی به وجود می‌آید در نظر گرفت. آگاهی از تاریخ، این آزمون و خطاها را به حداقل می‌رساند. به قول یک جامعه‌شناس به نام میلز¹: «ها تاریخ را برای آنکه از آن رهایی یابیم می‌خوانیم» (میلز، 1383، 363).

با اینکه کشتن سهروردی پایان کار نبود و با مرگ شیخ اشراق، طفل شیرخوار فلسفه اشراق به دایه هایش سپرده شد اما فراموش نکنیم این قتل زود هنگام مانع تدوین همه جانبه یک مکتب فلسفی گشت. (کدیور، 1378، 46)



1. C. Wright Mills.

4- دور زدن نخبه کشی

برخی فیلسوفان مسلمان معتقدند که تا عقل انسان در شرایط اجتماعی مناسب قرار نگیرد به شکوفایی نمی‌رسد اما برخی نیز می‌گویند اگر انسان به تنهایی تأمل کند عقلش شکوفا می‌شود. (نصری، 1379، 247) ابن باجه، نخستین فیلسوف اندلس، و کسی است که آثار و افکار او در تکوین آرای ابن طفیل و ابن رشد سهمی بسزا داشته است. (راوندی، 1382، 223) او همچون فارابی و ارسطو انسان را حیوان اجتماعی می‌داند اما این انسان در نگاه ابن باجه در شرایط خاصی دارای خصال روان‌شناختی عقلی ای می‌شود که ناگزیر در عین اینکه بخشی از اجتماع است دچار تنهایی و بیگانگی شود. اینجاست که بحث از روش زندگی چنین طبقه عقلی خاص، در اجتماع پیش می‌آید که ابن باجه از این روش به «تدبیر» و از آن گروه به «متوحّدین» به معنای تنها ماندگان نام می‌برد. عقیده فارابی هم در این زمینه جالب توجه است. فارابی معتقد بود بر انسان فاضل، ماندن در نظام‌های سیاسی فاسد حرام و مهاجرت به مدینه فاضله بر او واجب است اما اگر این مدینه وجود نداشت زندگی‌اش تباہ است و مرگ برایش بهتر از زندگی است. اما گویا ابن باجه به این حکم فارابی قانع نشده و با نگارش «تدبیرالمتوحّد» سعی کرده تکلیف چنین شخص تنهایی را روشن کند. ابن باجه در ادامه به راهکارهای سعادت چنین طبقه ای از تنها ماندگان و جدا افتادگان می‌پردازد. انسان متوحّد نباید جز با اهل دانش همنشین شود و اهل دانش فقط در برخی نظام‌های سیاسی-اجتماعی یافت می‌شوند و در برخی اصلاً یافت نمی‌شوند. لذا وظیفه انسان متوحّد از منظر ابن باجه انزوای کامل است. وی نباید جز در امور ضروری با مردم معاشرت کند. (حسین زاده، 1389،

40) در واقع تنها مانده (متوحد)، همان فیلسوف نخبه و یگانه‌ای است که در مدینه های غیر فاضله و نیز جدای از دیگران زندگی می‌کند. او انسانی اندیشمند است که تمام انسان‌ها و محیط پیرامون خود را غیرطبیعی می‌بیند و در عین حال انسان‌های عادی نیز او را غیرعادی تلقی می‌کنند. در چنین شرایطی فیلسوف چاره‌ای جز تأمل فلسفی برای اصلاح فردی خود ندارد. (فیرحی، 1378، 39) ابن رشد نیز بعد از ابن باجه می‌گوید در بُعد اجتماعی، فلاسفه باید فقط در میان خود درباره مسائل فلسفی صحبت کنند و نتایج آن را تنها در کتاب‌های عالمانه خویش آورند تا شأن علمی آنان در مقابل کنجکاوی عامه مردم محفوظ باشد. آنها نباید با براهینی که فوق طاقتمردم است آرامش و سکون خاطر آنها را برهم زنند. (دینانی، 1376، 232)

فیلسوفان از این طریق کل صورت مسئله را پاک کرده‌اند و خود را از میدان جامعه کنار کشیده‌اند. البته فقدان نگاه جامعه‌شناسانه در آن دخیل است چرا که بیشتر دیدگاه‌های فیلسوفان معطوف به انسان‌شناسی بوده است و نه جامعه‌شناسی. شناخت جامعه است که می‌تواند نخبه را در جهت کاهش احتمال نخبه‌کشی یاری کند که مصداق بارزش را در شخصیت خواجه نظام الملک شاهد هستیم. همان احتیاطی که در نتیجه شناخت جامعه در نخبه حاصل می‌شود می‌توانست سهروردی را زنده نگه دارد و با نبوغی که از او شناخته شده شاید وی می‌توانست مسیر تاریخ را با شیب بیشتری عوض کند.

نتیجه‌گیری

بحث مربوط به نخبه‌ها را می‌توان در ذیل عوامل تغییرات اجتماعی، در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی قرار داد که اهم آن به خصوص در ایران مربوط به نخبه‌کشی می‌شود. عمده مباحث مربوط به نخبه‌کشی به نقد مردم و فرهنگ حاکم بر جامعه باز می‌گردد. نخبه‌کشی انواع مختلف دارد و وسعت آن پهنه تاریخ را در می‌نوردد. حتی می‌توان وقایعی نظیر داستان اهل کوفه و اهل بیت (ع) را در ذیل آن قرار داد. نخبه‌کشی برمی‌گردد به نقش شخصیت‌ها در تاریخ که از مباحث مهم فلسفه نظری تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی کلان است و مهم‌ترین درسی که از آن می‌توان گرفت این است که هیچ چیز به اندازه عقیده‌ای که زمانش فرا رسیده باشد نیرومند نیست. ضمن اینکه یک نخبه به تنهایی نمی‌تواند عامل مهمی باشد و پیوند جمعی نخبه‌هاست که می‌تواند نیرو محرکه جامعه باشد و با آماده بودن شرایط اجتماعی، مسیر پیشرفت و سعادت را برای جامعه هموار کند. سهروردی نخبه‌ای بود که بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و تنها با اتکا و اعتماد بر نبوغش، خلاف جریان حاکم بر اجتماع حرکت کرد و ناگزیر قربانی شد. با این حال تعالیم او زنده ماند و حکمت اشراق در اعصار بعد راهگشای ذهن پرسشگر اندیشمندان شد.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران، طرح نو، 1376.
- ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل: دانشگاه علوم پزشکی ایران، 1387.
- ابن خلکان، منظرالانسان/ برگردان و فیات الاعیان، جلد 4، ترجمه شجاع سنجری، تصحیح فاطمه مدرسی، ارومیه، دانشگاه ارومیه، 1381.
- اسعدی، حسن، فلسفه از آغاز تا مطهری، مشهد، آستان قدس رضوی، 1387.
- اوجبی، علی، سهروردی به روایت اشکوری و اردکانی، تهران، اساطیر، 1386.
- پرهام، باقر، «تأملی در تعبیر سهروردی از سرانجام نبرد اسفندیار با رستم شاهنامه و آثار و نتیجه آن در تاریخ اندیشه و سیاست در ایران»، نشریه ایران شناسی، ش 18، تابستان 1372.
- حسین زاده، مهدی، «تأثیر فلسفه سیاسی ارسطو بر فیلسوفان مسلمان تا ابن رشد»، مجله غرب شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، ش 1، بهار و تابستان 1389.
- حموی، یاقوت، معجم الادبا، ج 2، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، سروش، 1381.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد 8 و 10، چ 2، تهران، نگاه، 1382.
- رحمانیان، داریوش، «نشست امیرکبیر و تجدد ایرانی؛ سنت تکراری نخبه‌کشی».

رضاقلی، علی، جامعه شناسی نخبه کشی؛ قائم مقام، امیرکبیر، مصدق: تحلیل جامعه شناختی برخی از ریشه های تاریخی استبداد و عقب ماندگی در ایران، چ 32، تهران، نشر نی، 1377.

رضانژاد، غلامحسین، «شیخ مقتول، شهاب الدین سهروردی و حکمت اشراق»، نشریه چیستا، ش 2، مهر 1360.

سهروردی، شهاب الدین یحیی، مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، مقدمه و تجزیه و تحلیل فرانسوی هنری کوربین، تهران، انستیتوی فرانسوی پژوهشهای علمی در ایران، 1348.

شایگان، داریوش، هانری کربن؛ آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران، موسسه انتشارات آگاه، 1371.

شجاعی، مالک، «بازگشت از راه استراسبورگ (هانری کربن و تاریخ نگاری فلسفه اسلامی)»، ماهنامه فرهنگی تحلیلی سوره اندیشه، ش 50 و 51، 1390.

شهرام نیا، سید امیرمسعود و اسکندری، مجید، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، فصلنامه گنجینه اسناد، سال بیستم، ش 77، بهار 1389.

شهرزوری، محمد بن محمود، نزهة الأرواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء)، ترجمه مقصودعلی تبریزی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1365.

فخری، ماجد، «توسعه حکمت اشراق توسط صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) و اخلافش»، ترجمه غلامعلی حداد عادل، گردآوری حسن سیدعرب، منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، تهران، شفیعی، 1378.

فیرحی، داود، «فلسفه سیاسی در اسلام»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، ش 6، پاییز 1378.

کدیور، محسن، «کتابشناسی توصیفی فلسفه اشراق»، گردآوری حسن سیدعرب، منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، تهران، شفیعی، 1378.

محمدی، هانیه، «نقد کتاب تحلیلی بر جوامع نخبه کش»، نشریه گزارش، ش 146، اردیبهشت 1382.

مشکوٰه الدینی، عبدالمحسن، «فلسفه و تأثیر آن در تحرک اجتماعی و تکامل ذوق صنعت و هنر»، پژوهشنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهارم، ش 3، پاییز 1347.

ملایری، محمدمهدی، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد 3، تهران، توس، 1379.

ملک شاهی، حسن، «بررسی افکار خاص سهروردی در حکمت الاشراق»، گردآوری علی اصغر محمدخانی، نامه سهروردی (مجموعه مقالات)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات، 1382.

میلز، چارلز رایت، نخبه های قدرت، ترجمه مؤسسه غرب شناسی، تهران، فرهنگ مکتوب، 1383.

ناصری طاهری، عبدالله، جغرافیای اسلام 1 و 2؛ بعلبک و حلب، تهران، سروش، 1366.

ناصری، عبدالله، حدیث اندیشه؛ گفتگوهایی در باب تاریخ فلسفه اسلامی، تهران، سروش، 1379.

نعمتی، سکینه، «فلسفه اشراق؛ مبادی و مبانی آن»، روزنامه رسالت، ش 5925، مورخ 1385/5/8.

همایون کاتوزیان، محمد علی، «جامعه کوتاه مدت (بررسی مشکلات توسعه ی سیاسی و اقتصادی بلند مدت در ایران)»، ترجمه عبدالله کوثری، دوماهنامه بخارا، ش 68 و 69، آذر و دی و بهمن و اسفند 1387.